

موصوف. از علوم باخبر بود و در شعر بی بدل. در زمان شیخ خان حاکم بخارا بود. اکثر فرزندان سلطان حسین میرزا را [او شکست داد].

در این سال، باز به یورش خراسان و تاراج اموال مسلمانان دلش مایل گردید. در این اثنا، جبار شدیدا انتقام و عافیت بخش خواص و عوام مرضی مهلك بر مزاج وی مستولی گردانید و پهلو بر بستر ناتوانی نهاد. دست تصرف والی روح از شهرستان بدن وی کوتاه گردید و شحنة فتنه از روی زمین رحلت کرده در زیر زمین منزل گزید. فضای بلاد خراسان که بنا بر سموم هجوم او از گیاه و میاه عاری بود از فیض سحاب این عنایت سمت حضرت و نظارت یافت. فارس میدان اضرار که در اقطار سمند نصرت به جولان در می آورد عنان توجه به سوی دیار عدم تافت.

عبید خان هفت جنگ کرده بود: اول با کپک میرزا ولد سلطان حسین میرزا در مشهد مقدسه. دویم با ابن حسین میرزا در حوالی سبزوار سیوم با بابر پادشاه در حوالی بخارا. چهارم با امیر نجم و بابر پادشاه در غجدوان. پنجم با اخی سلطان و دمری سلطان در بسطام. ششم با شاه دین پناه در جام. هفتم با صوفیان خلیفه روملو در عبدل آباد نیشابور. غیر از جنگ جام شکست نخورده بود.

بعد از وقوع این واقعه، امرا و ارکان دولت آن بی دولت، عبدالعزیز سلطان [ولد او] را بر تخت نشاندند و عبدالرحیم فرزند دیگرش تابع گردید. مدت عمرش پنجاه و سه سال و ایام سلطنتش سی سال بود و مملکتش بخارا و شهر کش و در جمیع ماوراءالنهر سکه به نام او بود. بعد از فوت او سکه به نام عبداللطیف - خان بن کوچم خان زدند.

متوفیات^۲

شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاه بن فرخ یسار بن امیر خلیل الله بن سلطان

۱- م: او کشت و آن خانواده را بر انداخت

۲- س ندارد.

۳- عنوان از نسخه چاپی بدون ساقط است

ابراهیم بن سلطان محمد بن کیقباد از نسل انوشیروان عادل، در این سال به حکم شاه دین پناه به قتل آمد. به واسطه قتل او دولت سلاطین شیروان منقرض شد. هم در این سال، امیر سلطان روملو که والی قزوین بود و ساوخ بلاغ، در تبریز وفات کرد. راقم این حروف، ذره بی مقدار که نبیره اوست، به محنت قورچیگری گرفتار گردید و قوشون او را به پیر سلطان خلیفه که در بلاهت از اقران خود مستثنی بود عنایت فرمودند.

مولانا رکن الدین مسعود کاشی، مولد وی شیراز است. اما به واسطه کثرت توطن در کاشان به کاشی شهرت یافته و وی از شاگردان مقرر مولانا صدرالدین علی طبیب است. فی الواقع در مهارت علوم^۱ [جالینوس] بلکه در کثرت تجربه بطلمیوس بود. در اواخر عمر، طبیب شاه دین پناه گردید. در این سال از عالم انتقال نمود.

گفتار در قضایائی که در سنهٔ سبع و اربعین و تسعمایه واقع گردیده

در این سال، شاه دین پناه به بیلاق سوزلق فرمودند. اندر آن مقام غازی خان تکلو با پنج هزار سوار از خواند کار رو گردان شده به پایهٔ سریر سلطنت مصیر رسید و الکای سالیان و محمود آباد از اعمال شیروان به تیول او مقرر گردید. در آن اثنا، به مسامع عالیه رسید که حاجی شیخ کرد جمعی کثیر از قطاع الطریق به هم آورده داعیهٔ سرکشی دارد. عبدالله خان استاجلو و شاهقلی خلیفهٔ مهر دار ذوالقدر و غازی خان تکلو و قراولی عربگیر لو به دفع آن بد اختر مأمور گشته بدان صوب توجه نمودند. حاجی شیخ کرد، از خوف عسا کر نصرت نشان، راههای تنگ را گرفته علم مخالفت افراخت و جنود ظفر ورود پیش رفته کوششهای

۱- م: علم طب

۲- م: به منزلهٔ حضرت جالینوس

بهادرانه نمودند.

شعر

ز هر سو شتابان چو باد سموم به یك بار کردند کردان هجوم
 چو غرنده شیران در آن عرصه گاه رساندند خود را به قول سپاه
 هوا تیره کون شد ز کرد سپاه جهان تیره بر چشم خورشید و ماه
 در اثنای دارو گیر، از شست تقدیر، تیری به محمود بیک خنسلو رسید .
 کمان حیاتش را زه بقا بگسیخت . کردان گریه منظر ، به ضرب خنجر، چندی از
 جنود ظفر اثر را به قتل آوردند. غازیان به واسطه استحکام مکان کاری از پیش نبرده
 به اردو معاودت نمودند.

گفتار در لشکر کشیدن شاه دین پناه بار اول به جانب گرجستان

وقلعه و قمع متمردان

در این سال، شاه دین پناه از برای نصرت اسلام و تقویت دین رسول علیه السلام،
 به قصد قلعه و قمع گرجیان بی ایمان شکار کنان روانه بر کشاط گشت و امرا و ارکان
 دولت و سرداران مملکت با سپاهیان هر دیار به اردوی ظفر شعار ملحق گشتند. بعد
 از آن، خسرو کامران با فوجی از بهادران به جانب گرجستان ایلغار نمود. شبی که
 دماغ زمانه از غلبگی سواد^۲ به هم برآمده بود.

نظم

شبی چون شبه روی شسته به قیر نه بهرام^۲ پیدا نه کیوان نه تیر

۱- س: بواسطه

۲- س: ج: سودا - م: هوا

۳- س: نه خورشید

لشکر اسلام به شهر تفلیس که مکان و مأوای ابلیس بود ریختند.

نظم

شدند از پی تاختن هم گروه	غنیمت بران قیامت شکوه
که بودند آ که ز سر های راه	قراول سواران کرجی سپاه
گذشتند غارتگران بی خبر	همه سر نهاده به خواب سحر
به دروازه های بی خبر تاختند	دم صبح رایت بر افراختند
که باد سحر گشت شمع و چراغ	دلیران کرجی به خواب فراغ
.....	یکی در شکست و برون برد اسیر
شبان را بگشت و بیردش رعه	یکی برد سوی رعه سر دمه

طوفان بلا بالا گرفت. آتش نهب و تاراج در شهر زدند و اطفال و عیال ایشان را اسیر کردند. کلباد کرجی که از امرای معتبر لوآرساب^۲ بود با فوجی از ناوران پناه به قلعه تفلیس برد. آخر امان خواسته قلعه را تسلیم نمود و در سلك اهل اسلام اندراج یافت. غازیان ظفر شعار به زخم خنجر آبدار و شمشیر آتشبار عرصه ولایت کرجستان را از وجود کبران ناپاک پاک گردانید.

در آن اثنا، حبش^۳ (۴) که از امرای معتبر لوآرساب بود، از خوف جنود جرار، کریزان خود را به قلعه برتیس^۴ انداخت و آن حصارى بود که دست مقیمانش به سنبله فلك می رسید و گوش ساکنانش زمرمه ملك می شنید.

شعر

محیط فلك خندق آن حصار نه کس را بد دوست جز کردگار

۱- مصراع در هجیک از نسخ نیست.

۲- در نسخ همه جا: لوآسان

۳- س: حبش

۴- م: برتیس

به بالای آن قلعه مشعل روان
 چو بر آسمان نجم ثاقب دوان
 جنود ظفر شمار به تأیید پروردگار دایره وار بر کرد آن حصار در آمدند و
 نقطه کردار در میان گرفته جنگ انداختند.

نظم

یکی رفته بر خا کریز از شتاب
 به دست آن دگر نردبان برده پیش
 به هم کوه و دریا به جنگ آمده
 جهان زان خصومت به تنگ آمده
 از صدمت و صوت غازیان نصرت فرجام [خوف] ^۱ تمام بر کبران بی ایمان
 مستولی گشته قلعه را تسلیم نمودند. هر که به تلقین ^۲ و الله یهدی من یشاء الی صراط
 مستقیم ^۳ موفق گشت امان یافت و هر کس از کمال جهل و طغیان به مضمون لن
 نؤمن بهذا القرآن ^۴ اصرار نمود خرم من هستی به باد فنا داده رخت نیستی به دارالقرار
 کشید. بعد از آن، اعلام نصرت اعلام به جانب جبل دید کور گرجستان در حرکت
 آمد. در واقع آن کوه با شکوه با قلعه سپهر دوار دعوای برابری و با قبه ^۵ قصر این
 نیلی حصار دعوی همسری ^۵ دارد.

نظم

چه کوهی که روین تن و سخت سر
 در افتد کلاه از سر مهر و ماه
 ز بالا چو نخجیرش آید به آب
 ز روز فرو ماند کی سخت تر
 کند گر به بالاش گاهی نگاه
 خورد آب از چشمه آفتاب

۱- س: فرق

۲- سورة البقرة ۲۱۰

۳- سورة سبا ۳۱

۴- ب، ن: قعه

۵- س: همبری

بزش را فلک سبزه دلپذیر
عقابش کند صید مرغ ملک
ستاره بر اطراف پیرامنش
در آن سنگلاخ آن ددان کرده جای

به بزغاله اش آسمان داده شیر
بود آشیانش فراز فلک
درخشنده چون لاله در دامنش
وطنگاه کبران مردم ربای

عسا کر گردون مآثر جای حصین و موضع رصین آن کوه را جبراً و قهراً
مسخر گردانیدند و جمعی کثیر از فجار کفار را در مضایق و معاقل جبل به قتل آوردند
و بنیاد ثبات آن ملاءین را به باد حمله آتش آهنک متزازل گردانیدند و بقیة السیف
آن مخاذیل چون جراد منتشر^۱ به بادیه گریختند. شاه عالی جاه به نیت جهاد کفار
بد اعتقاد به کنار آب کر رفته لوارساب گرجی که حاکم آن دیار بود فرار کرده
خود را به کوههای سخت و بیشه های پر درخت انداخته از دست غازیان خلاص گشت.
آن گاه رایت ظفر مآل با سعادت و اقبال باز گشته در تبریز نزول اجلال نمود.

رفتن امرا به تاخت رستم دار

در این سال، پیر سلطان خلیفه روملو و حسین جان سلطان روملو و شاه قلی
سلطان استاجلو و احمد بیک تر کمان با فوجی از بهادران متوجه رستم دار شدند.
حاکم آن ولایت، ملک جهانگیر بن ملک کاوس، به اتفاق رستمداریان بی ناموس پناه
به قلعه لارجان^۲ بردند و عسا کر قزلباش از روی پر خاش به قلعه جنگ انداختند.
احمد بیک تر کمان با فوجی از دلاوران به دروازه حصار در آمدند. رستمداریان
بد کردار را نخجیر وار متفرق گردانیده ملک جهانگیر از بیم حسام جنود عالمگیر
امان طلبید. در آن اثنا، پیر سلطان خلیفه که سردار سپاه بود از کمال عقل و دانش
در باغی که در حوالی قلعه بود در آمده و بر درخت قیسی صعود کرده به اکل آن
مشغول بود. به مدد احمد بیک نرسید. رستمداریان چون نامردی خلیفه سلطان را

۱- اشاره است به آیه یخروجون من الاجداث کانهم جراد منتشر (سورة القمر ۷)

۲- ن: لاریجان

مشاهده کردند بر سر احمد بیک ریختند. به زخم تیر و زوبین احمد بیک را با جمعی از ملازمان به قتل آوردند. پیر سلطان خلیفه از غایت بد دلی^۱ مراجعت نمود.

نظم

چو بد دل شود پیشوای سپاه
شود کار لشکر سراسر تباه
سپهدار بد زهره هرگز مباد
که ناموس لشکر رود زوبه باد

وقایع متنوعه

چون مکرر از حسن سلطان بن امیر ابواسحق علامات نفاق ظاهر شده بود فرمان عالم مطاع صدور یافت که غازی خان ذوالقدر با جنود فارس متوجه آن دیار کردند. مشارالیه را گرفته روانه درگاه عالم پناه گردانند. بنا بر فرمان، امرا با سپاه بهرام قهر عازم ریشهر^۲ شدند. حسن سلطان از خوف دلاوران پناه به قلعه برد. جیش قزلباش آغاز محاصره نمودند و ایشان از بیم جان به مدافعه مشغول شدند. چون ایام محاصره امتداد تمام یافت، امیر سید شریف وی را به امان از قلعه بیرون آورد. غازی خان او را روانه تبریز گردانیده به امر شاه دین پناه کشته شد. [در این سال، شاه دین پناه به بیلاق سهند رفتند. در آن جا، القاس میعرا و محمد خان حاکم شکلی به درگاه عالم پناه آمدند.

در این سال، غازی خان تکلوقلعه باکو را گرفته جمع کثیر را به قتل آورد. قشلاق شاه دین پناه در تبریز واقع گردید.]^۳

متوفیات

در این سال، غازی خان ذوالقدر والی شیراز متوجه عالم آخرت گردید. حکومت شیراز را به ابراهیم بیک ولد کچل بیک ذوالقدر عنایت نمودند و خان نام

۱- بد دل به معنای ترسو و جبون است. فردوسی فرماید:

در نام جستن دلیری بود زمانه ز بد دل سبری بود

۲- م: بشهر

۳- م ندارد

وی نهادند.

[وامیر عبدالله حسینی لاله، که اسمش در صدور مذکور شد، در شهر رمضان سال مذکور وفات کرد.]

گفتار در قضایائی که در سنه ثمان و اربعین و تسعمایه واقع گردیده

رفتن شاه دین پناه به دزفول

در این سال، موکب همایون به دولت و اقبال به طرف ولایت خوزستان نهضت نمود و سبب این عزیمت آن بود که علاءالدوله [رعناشی] که والی دزفول بود سر از ربه اطاعت و کردن از طوق متابعت بر تافت و فرمان همایون به اجتماع سران سپاه و گردنکشان درگاه نفاذ یافت. بعد از مکمل شدن بهادران رزمخواه به جانب مقصد نهضت نمود.

نظم

روان شد به اقبال شاه جهان سعادت مساعد ظفر همعنان

چون حدود خرم آباد محل نزول پادشاه با دین و داد گشت، حاکم لر کوچک جهانگیر به درگاه سلاطین پناه رسید و شاه دین پناه عزم دزفول نمودند. علاءالدوله رعناشی بهالم و ناخوشی، چون پشه ضعیف نهاد که پیش از وصول تند باد گریزد، از آن بدتر گریخته به طرف بغداد رفت.

نظم

پس آنکه از آن عشرت آباد رفت گریزان به سرحد بغداد رفت

۱- م فقط

۲- س: اسماعیلی- رعناش دهی بوده در نزدیکی دزفول. در خصوص این خاندان و روابط آنان با مشعشعیان رجوع شود به مجالس المؤمنین و کتاب تکملة الاخبار عبدی و کتاب تاریخ پانصد ساله خوزستان.

ورعایای آن دیار به استقبال شتافته مفتاح قلعه را تسلیم نمودند و شاه دین- پناه حکومت آن ولایت را به حیدرقلی سلطان افشار رجوع نمود. در آنجا، سید- سجادبن بدران مشعشی که حاکم خوینزه بود کمر عبودیت و اخلاص بر میان جان بسته به درگاه عالم پناه شتافت. شاه دین پناه حکومت خوینزه را باز به وی رجوع نمود. آن حضرت ابراهیم خان ذوالقدر و حسین جان سلطان روملو را به تاخت ولایت قلعه بیات فرستاده، امر آن دیار را تاخته سالماً غانماً به اردوی همایون معاودت نمودند.

چون شاه دین پناه خاطر از کلیات مهمات خوزستان جمع ساخت و رعایا را که از خدنگ حوادث آزرده خاطر بودند به مراحم خسروانه بنواخت عزم معاودت نموده عنان عزیمت به صوب بلده قم منعطف گردانید و در آن شهر قشلاق نمود. راقم حروف، حسن روملو، از وقت نهضت شاه دین پناه به دزفول تا این سال که تاریخ هجری به سنه ثمانین و تسعمایه رسیده است، در جمیع اسفار همراه اردوی گردون شکوه بوده اکثر وقایع را به رأی العین مشاهده نموده.

وقایع متنوعه ۱

امیر صدرالدین محمد و امیر نظام الدین احمد و امیر قمرالدین محمود و امیر ابوالمحمّد لطف الله از سادات حسینی اند. مولد ایشان قریه اسکویه از نواحی تبریز است. امیر [ابوالقاسم]^۱ جد ایشان از سادات عالی شان بوده جامع کمالات صوری و معنوی و مستجمع سعادات دینی و دنیوی [مرید شیخ یعقوب رومی که در قریه خسرو شاه تبریز ساکن بوده از سلسله شریفه حضرت میرسید علی همدانی]^۲ و سلاطین سابقه پیوسته تعظیمات و تکریمات او می نموده اند. اما سادات مشارالیه

۱- س ندارد

۲- م: امیرسید حسین کوهی

۳- م فقط

مدت مدید در خدمت شاه دین پناه مدارالیه و معتمد علیه امور سلطنت و خلافت و صاحب تدبیر مهمان ملک و ملت بودند و تقرب و محرمیت ایشان در خدمت شاه دین پناه بر سبیل حقیقت بود و از ماعدای ایشان بر سبیل مجاز. القصة تا خامه دبیر فلک انیر بر صفحه زر نشان مهر منیر قدم در وادی تحریر نهاده و دست صانع قدسی اوراق لاجوردی سپهر مستدیر را به نقوش ثواقب کواکب آراسته هیچ فردی از افراد را بدین تقرب در خدمت ملوک و سلاطین ندیده خصوصاً طبقه قزلباش و در حریم حرم خاص بدین گونه محرم اختصاص نشنیده ارباب فضل و کمال که ایوان کیوان رتبت جاه و منزلتشان به کتابه اوتوا العلم درجات آراسته بر آستانه رفیعشان سر مباحات و افتخار گذاشته و اصحاب جاه و جلال که صحایف احوالشان به نقوش و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً پیراسته غاشیه اطاعت و فرمانبرداری ایشان را بردوش جان برداشته نواب کامیاب ابواب انعامات بی پایان و فراوان بر روی ایشان مفتوح داشته لطف و احسن ملابس و عراکب و سایر مایکون من هذه القبیل را بدیشان تملطف نموده هر اراده‌ای که در خدمت آن حضرت می نمودند، بلا توقف و تعلل، بعد از عرض به حصول اقتران یافته بوداگرچه انواع محظورات از آن رهگذر لازم آمدی و مکرراً نواب اعلی با ارکان دولت قاهره به رسم ضیافت به جانب اسکویه رفتند و نسبت به ایشان نهایت التفات و کمال مرحمت و عنایت و لطف به جای آورده به جهت ملاحظه خاطر ایشان مجالس عشرت انگیز و محافل مسرت آمیز ترتیب می فرمودند و انواع مباحات و شکفتگی می کردند. اما ایشان قدر این نعمت را ندانستند و شکر این عطیه را به جای نیاوردند و بنا بر آن که در سر کار ایشان کسی که از راه و رسم عالم خبری داشته باشد نبود و ایشان در مهمان دیوانی شرعی نداشتند، بعضی امور که مناسبت بدیشان نداشت مرتکب می شدند. از آن ممر کدورت به خاطر اشرف

[اقدس]^۱ اعلیٰ رسیده ارکان دولت راه سخن یافته به مرور ایام خاطر اشرف اقدس را از ایشان بر گردانیدند و قاضی جهان که واسطه ارتقای ایشان^۲ و اعتلای مکان ایشان شده بود، بنا بر مصلحتها و مقتضیات زمان^۳ ورق گردانیده در مقام نفاق با ایشان بود. آنها در خلوات، با جمعی از محرمان در امور ملکی، تدبیرات اندیشیدند و جهت وکالت و صدارت و وزارت و سایر مهمات سرکار شاه دین پناه به اقوام و مخصوصان و نزدیکان خود صلاح دیدند.

آخر الامر فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که ایشان در قریه اسکویه ساکن گشته دیگر به درگاه معلی نیابند و نواب اعلیٰ سیورغالات ایشان را که مبلغ کلی می شد شفقت فرمودند.

در اوایل این سال، ایلچیان سلاطین از بک، جهان چره از جانب کسکن قرا- سلطان حاکم بلخ و خداوردی بیک از قبل عبدالعزیز سلطان بن عبید خان حاکم بخارا با پیشکش فراوان در تبریز به درگاه شاه دین پناه آمدند و بعد از چند روز رخصت انصراف یافتند. حاجی آقای مهماندار به همراهی ایشان به رسم رسالت روان گردید.

متوفیات

امیر غیاث الدین منصور بن امیر صدرالدین محمد شیرازی از روی جامعیت حکمت علمی و عملی ثالث معلمین بود. کواکب فضایل نفسانی از مطالع طوابع احوال آن معلم ثانی طالع و اشراق لوامع کمالات از مقاصد علوم موافق تصانیفش ساطع بود.

۱- س ندارد

۲- م: ارتقاء شان - س: ارتقاء ایشان

۳- عالم آرای عباسی (ج ۱): از بی جوهری ایشان

نظم

آن که صادر صدارتش گشته
از شرف باعث صلوة و صیام
کرده دیباچه ریاضی را
چون ریاض ارم ز حسن کلام

و علو شأن و غایت دانش او همین کافی است که در زمان سلطنت خاقان اسکندرشان
اورا جهت تعمیر رصد حضرت اعلم العلماء المحققین ، اکمل الفضلاء المدققین ، وارث
علوم سید المرسلین ، استاد البشر ، عقل حادی عشر خواجه نصیر الدین طوسی که در
مراغه است و بکلیه ویران شده طلب نمودند. چون اتمام آن به دوره زحل که به سی
سال به وقوع می انجامید خاقان اسکندرشان از طول زمان اعراض نموده در اتمام
آن سعی ننمود.

جناب میر از مرض آتشک محترز بودند و از آن جهت از جمیع اهل عالم
متنفر گشته بود و دست به دست هیچ فردی از افراد انسانی نمی رساند به ملاحظه
آن که مبدا آتشک داشته باشد. اگر گاهی اراده مصافحه به اکابر و اعالی نمودی
دست در آستین کشیده مصافحه کردی و اگر کسی اراده کردی که یکی از متعینان
او را از نظر اعتبار اساقط سازند، به مجرد اسناد او به مرض مذکور ، از نظرش
ساقط شدی به وقوع و عدم وقوع آن التفات نکردی. در زمان صدارتش قاضی علی
بغدادی مدار علیه دیوان او بود. روزی قاضی مسافر بنا بر هزل و مطایبه به عرض
می رساند که قاضی علی قبل از این مرض آتشک داشته. روز دیگر که قاضی علی نزد
آن حضرت آمده که توقیع [مهر دار] از جیب میر بیرون آورد و امثله و احکام را
به مهر و توقیع رساند ، میر از قاضی نفرت نموده خود را از وی دور داشت .
هر چند قاضی به نزدیک وی می رفت ، میر خود را از او [کشیده] می داشت .
تا به این نهج تمام دیوان خانه را میر با قاضی گشتند. بعد از آن قاضی دانست که

۱- م ندارد و به جای آن: [را]

۲- ن، م: دور

سبب نفرت چیست. هر چند که در تدارک آن کوشید فایده‌ای نداشت. از این جهت در حق او گفته‌اند:

رباعی ۱

آن میر که پوشیده ز وسواس لباس وز آتشکش مدام بیم است و هراس
 وسواس نداشت دست از دامن او هر چند که او بهشت دست از وسواس
 در مرتبه نانی که حضرت مجتهد الزمانی [از عراق عرب متوجه پایتخت سریر
 خلافت مصیر گشت، آن حضرت منصب صدارت داشت و مجتهد الزمانی] از استماع
 حکایات که در باب عدم تقید میر از شرع اقدس مذکور می‌شد و افساد بعضی مفسده
 اشرار و تجهیلانی که میر او را می‌کرد در مقام عداوت او برآمده از طرفین مبانی
 نزاع استحکام یافته بود که مطلقاً صلاح را در آن مدخل نبود. آخر الامر منجر به
 قباحات کلیه شده تا آن که روزی در مجلس بهشت آیین، مجتهد الزمانی حاضر
 بودند که میر تشریف آوردند و مباحثه علمی در میان آمد و آن بحث به خشونت و
 نزاع انجامید و شاه دین پناه حمایت مجتهد الزمانی نموده در همان مجلس او را از
 صدارت عزل آرد. روزی چند ملازم در گاه بود و به جانب شیراز روان گشت. در
 این سال از عالم انتقال نمود.^۲

از جمله مصنفاتش حاشیه حکمة العین و حاشیه زورا [و اخلاق منصوره و
 محاکمات و حاشیه اشارات و اثبات واجب و مشارق] و حاشیه تجرید و تفسیر سوره
 هل اتی و مرآت الحقایق و صغیر در هیئت و لوامع هیئت و کفایه منصوره در حساب و

۱- س ندارد

۲- قبر وی در صفحه شمالی مسجد شبستانه مدرسه منصوریه واقع است. برای شرح
 حال وی و پدرش رجوع شود به ج ۱ فارسنامه ناصری در شرح وقایع سال ۹۴۸ هجری

ریاض رضوان [وایمان الایمان در علم کلام و دلیل هدی].^۱

[وهم در این سال، شاه قوام‌الدین محمد نوربخش که در حبس بود به واسطه توهّم آن که مبادا [] کرده باعث فتنه شود، آخر از تبریز به قلعه انجق فرستاده از شدت شکنجه به عالم آخرت پیوست].^۲

گفتار در قضایائی که در صنف [تسع و اربعین و تسعمایه] واقع گردیده

رفتن شاه دین پناه به بیلاق سره بند و آمدن دین محمد از بک به استرآباد

در اوایل فصل بهار، پادشاه جمشید اقتدار از بلده قم به بیلاق سره بند در حرکت آمده روزی چند خسرو سعادتمند در آن مقام به عیش و عشرت گذرانید و در آن اوان، مزاج آن حضرت از نهج صحت انحراف یافته بعد از آن شفای کلی قرین ذات خجسته صفات گشت.

در آن ایام، به عرض شاه دین پناه رسید که طایفه‌ای از لشکرها و اراءالنهر داعیه نمودند که از آب آمویه عبور نمایند. بنابراین بهرام میرزا و بدرخان استاجلو و حسین جان سلطان روملو و بداق خان قاجار^۳ را به بیلاق لار روان گردانید.

[بهرام میرزا خواجه عنایت را که وزیر وی^۴ بود با جمع کنیری به تاخت رستم‌دار ارسال نمود و خواجه عنایة الله با غازیان شجاعت پناه آن دیار را تاخته

۱- م ندارد

۲- س، ن ندارد- جمله ناقص به نظر می‌آید. شاید: به توهّم آن که مبادا فرار کرده ...

۳- س: خمسین و تسعمایه

۴- م: و فزاق بیک ولد محمد خان تکلو که در آن اوقات به اردوی همایون آمده بود

۵- س: وزیری

غانما و سالماً به اردو مراجعت نمود.

در آن ایام، شاه دین پناه عبدالله خان و شاه قلی سلطان را به تاخت الوس کلهر فرستاد. امرا آن الوس را غارت کرده به درگاه فلك اشتباه مراجعت فرمودند. چون خبر انحراف مزاج شاه دین پناه به دین محمد ازبک رسید، رقم نسیان بر صحایف حقوق شاه دین پناه کشیده با لشکر کران به استرآباد آمد. حاکم آن دیار صدرالدین خان فوجی از غازیان را از قلعه بیرون فرستاد. چون عدد اعدا زیاده از حد و حصر بود غازیان مراجعت کرده پناه به شهر آوردند و دین محمد مصالحت در محاصره قلعه ندیده راه ولایت خود پیش گرفت. چون این خبر در بیلاق لار به میرزا و امرا رسید، بدرخان و حسین جان سلطان و بداق قاجار به طرف استرآباد ایلتغار نمودند. چون خبر مراجعت دین محمد را شنیدند به بیلاق لار معاودت نمودند.

گفتار در جنگ رومیان با سمرجیان

در این سال، سلطان سلیمان پادشاه روم، موسی پاشا را که حاکم ارض روم بود با شصت امیر سنجق به تسخیر گرجستان ارسال نمود. رومیان بر حسب فرمان

۱- به جای این مطلب مختصر در نسخه م چنین آمده است:

[نواب بهرام میرزا که در آن جا رفت از همه کس مخالفت مردم رستم دار را شنید و امرای آن جا به ملازمت میرزا نیامدند. در آن ولا، اسد بیک گبر مهماندار که جهت تحصیل خراج مازندران و رستم دار آمده شکایت آورد که در حصول آن تکاهل می نمایند. بنا بر آن نواب کامکار میرزائی در مجلس به امرای شاهی گفت که در مقام گوشمال این جماعت در آیند. امرای مذکور جوایی که لایق حال بوده باشد ندادند و خاطر نواب بهرام میرزا به تنگ آمده اراده نمود که خودش و لشکری که بدو متعلق است روانه گردد. در این اثنا، خواجه عنایه الله وزیر نواب میرزائی با جمعی کثیر به تاخت رستم دار رفته آن دیار را تاخت کرده با امیر جهانگیر و امیر کلاوس و امیر ملک بهمن ملاقی شده پیشکشهای لایق گرفته سالماً و غانماً به اردوی میرزا مراجعت نمود.]

متوجه داوایی شدند. ملک بقراط که به باش آچوق اشتها دارد، [قلعه ایلی] را مستحکم ساخته جمعی از ناوران در آن جا گذاشته خود به کوهستان و جنگستان رفت و در میان حصار را محاصره کرده بعد از ده روز مسخر کردند و از آنجا با لشکر آراسته به اولتی آمدند و قلعه آنجا را در میان گرفتند. ینیچریان از پیش رفته سینه‌ها را مرتب ساخته به ترتیب [توپ و تفنگ فرنگی] و دیگر اسباب جنگ حصار مشغول شدند و اهل حصار از سراضطر اردست به جنگ و پیکار برکشادند. در آن اثنا، باش آچوق، از روی مکر و حیل، جمعی را با تحف بسیار پیش موسی پاشا فرستاد و پیغام کرد که بنده را چه حد آن که با جنود حضرت خواند کار مخالفت کنم. اگر پاشا مراجعت کند مفاتیح قلعه را به هر که امر کند می سپارم. پاشا به سخن وی فریفته شده از ظاهر قلعه اولتی کوچ کرده روانه ارض روم گردید و جمعی از امرای سنجق را در بالای توپ گذاشت تا از عقب او به ارض روم آورند.

چون باش آچوق از مراجعت پاشا خبردار گردید با سایر سرداران گرجستان چون بالای ناکهان بر سر رومیان که بالای توپ مانده بودند ریختند و اطراف و جوانب ایشان را چنان فرو گرفتند که از هزار یکی جان به در نبردند. بعد از آن ایلغار کرده به دفع پاشا روان شدند. در وقت چاشت به وی رسیدند و حمله نمودند و به زخم شمشیر آبدار دمار از روزگار رومیان بر آوردند و عرصه صحرا از خون ایشان لاله کون گردانیدند و موسی پاشا را با جمع کثیر از رومیان به قتل آوردند و قیتول ایشان را تالان نمودند.

[چون خبر قتل موسی پاشا به حمید رسید]، خادم علی پاشا، بالشکر دیار بکر، به طرف گرجستان ایلغار نمود. چون بدان حوالی رسید، امرای گرجستان به

۱- ن، م: قلعه

۲- س: سپرها

۳- س: توپ و تفنگ - م: توپ و فرنگی

۴- م: چون این خبر به خادم علی پاشا رسید

ولایت خود رفته بودند. علی پاشا بعضی از قرای آن دیار را سوزانیده به طرف حمید معاودت نمود.

[گفتار در وقایع حمله خمه بن و نسمه ماه]

۲ [و جنگ رومیان با گرجیان]

چون خبر استیلای گرجیان به سلطان سلیمان رسید. علی پاشا^۱ را با سپاه بسیار به گرجستان فرستاد. ایشان در موضع قانلو چمنی به گرجیان رسیده جنگ کردند. چون آتش حرب از حمله دلاوران اشتعال یافت، گرجیان زور آورده [علم دلو بهاء الدین کرد را گرفتند و دلو بهاء الدین برهنه کشته بر گرجیان حمله آورده]^۲ رایت خود را از ایشان گرفت و به قوشون رومیان پیوست. بعد از ستیز و آویز، گرجیان شکست خورده روبه گریز آوردند. اموال بسیار به دست رومیان افتاده به دیار خود معاودت نمودند.

در این سال، شاه دین پناه در غایت عظمت و حشمت در قزوین قشلاق نموده بلاد ایران به یمن معدلت آن حضرت آراسته گشت و کافه رعایا و عامه بر ایا در مهد امن و امان آسودند [و به دعای دوام دولتش مشغول بودند]^۳.

۱- س: قرية

۲- س ندارد و به جای آن: گفتار در محاربه نمودن رومیان با گرجیان

۳- س: متمرد علی پاشا

۴- م ندارد

۵- ن، م ندارد.

گفتار در قضایائی که در سنهٔ احدى و خمسين و تسعمایه واقع گردیده

آمدن همایون پادشاه به درگاه عالم پناه

در این سال، همایون پادشاه التجابه شاه دین پناه آورد. سبب آمدن وی آن که شیرخان افغان به همایون پادشاه آغاز مخالفت کرده، پادشاه همایون متوجه آن افغان دون کشته در سرحد بنگاله به وی رسیده صف قتال بیاراست. حربی به غایت صعب داد و همایون پادشاه با وجود جنود نامعدود مغرور بود. بر طبق کلمهٔ و یوم حنین اذ اعجبتکم کتر تکم^۱ به لشکر مخالف که در غایت قلت بود اصلا التفات نمی نمود. غافل از این مقدمه که کم من فئمة قليلة غلبت فئمة كثيرة باذن الله [والله مع الصابرين]^۲. بعد جنگ فراوان، شیرخان را صورت نصرت روی نموده سپاه جغتای شکست فاحش یافتند. میرزا محمد زمان، نبیرهٔ سلطان حسین میرزا، با جمعی از امرا، در آب کنک، غرق شدند. پادشاه پریشان و بد حال به لاهور آمد. در آن جا به واسطهٔ توجه افغانان و مخالفت برادران به بکر آمده حاکم آن ولایت میرزا شاه حسین بن شجاع بیسک ارغون ابواب سعادت بر روی خود بسته در برج خلاف رأیت عناد بر افراخت و چند بار پادشاه عالی تبار مردمان با اعتبار را نزد میرزا شاه حسین فرستاده او را به سلوک طریق وفاق دعوت نمود فایده نداد. معلوم پادشاه گشت که گرفتن قلاع آن حدود از دست آن مردود متعذر است. بنا بر آن کوچ کرده متوجه قندهار گشت. حاکم آن دیار عسکری میرزا که برادر پادشاه بود، چون از توجه همایون پادشاه^۳ آگاه گشت به خاطر گذرانید که به هر نوع که بتواند همایون پادشاه وارکان دولت او را دستگیر گرداند. شخصی از دولتخواهان و مخلصان پادشاه که در ملازمت عسکری-

۱- سورة التوبة ۲۵

۲- البقرة ۲۵۱- در نسخهٔ م به جای قسمت اخیر آیه چنین آمده است: [واقع است.]

۳- س: پادشاه همایون

میرزا بود از اندیشه آن ضلالت پیشه اطلاع یافته به جانب اردو شتافت. در ولایت شال و مستانک^۱ به تقبیل عتبه بلند مرتبه موفق گشته کیفیت حال مقرون به وبال عسکری میرزا را به عرض رسانید. بالضرورة همایون پادشاه اموال و ائقال و احمال را در آن نواحی^۲ گذشته با سی چهل نفر از ملازمان جلالت اثر^۳ از خوف آن بداختر با قوافل الم و خوف از طریق غیر معروف عنان یسکران به طرف سیستان منعطف فرمود. احوال یوم یفر المرء من اخی^۴ مشاهده^۵ فرمود. بعد از طی مسالک، به ولایت مذکور رسید. حاکم آن ولایت احمد سلطان شاملو با اکثر اشراف و اعیان به استقبال پادشاه عالی شان بیرون آمدند و در موضعی از مواضع آن ولایت با آن حضرت ملاقات نمودند و در منزلی که لایق آن پادشاه بود فرود آوردند و پادشاه زمان به اتفاق احمد سلطان به صوب هرات توجه فرمود.

چون محمد خان از وصول همایون پادشاه واقف گشت، علی سلطان را با تحف فراوان به استقبال فرستاد. صباح روز شنبه عشرين ذی قعدة محمد خان با اکابر و اعیان و سایر غازیان که در هرات بودند از هرات بیرون آمده از پی استقبال خیر و نیکو فعال شتافت. در قریه مالان، خان و بعضی از فرزندان و سایر سلطانان با پادشاه همایون ملاقات نمودند و در ملازمت آن حضرت به شهر در آمدند. در باغ زاغان، سلطان محمد میرزا با خیل و سپاه با همایون پادشاه ملاقات نمودند. روزی چند پادشاه دولت مند در هرات متمکن شد و به سعادت و اقبال به پایه سریر اعلی روان شد. به هر ولایت که می رسید، امرا و سرداران آن جا مراسم بندگی به جای رسانیده

۱- م: شامل و مسپان

۲- س: حوالی

۳- س: جلالت اثر

۴- سورة عبس ۳۴

۵- ن: مشاهد

پیشکشهای لایق می کشیدند. چون در کنف ذوالجلال به سعادت و اقبال به ری آمد. حسین جان سلطان روملو حاکم آن دیار با خویش و تبار به استقبال استعجال نموده به شرف بساط بوسی استسعاد یافت و پیشکش کشیده در منازل خوب فرود آورد و چون به يك فرسخی اردوی شاه دین پناه رسید، بهرام میرزا و سام میرزا و قاضی-جهان و سوندك بیک قورچی باشی و بدرخان و شاهقلی خلیفه مهر دار و سایر امرای عالی تبار به استقبال مبادرت نمودند. در هر قدم، خیل و حشم آمده فوج فوج با وی ملاقات نمودند.

چون قریب به بارگاه خلافت پناه رسید، از سمنند خویش فرود آمده به بارگاه توجه نمود. چون پادشاه همایون مشاهده شاه دین پناه گشت، از درون خرگاه که محل جلوس آن حضرت بود، بر خاسته از پی تعظیم قدم چند پیش آمده و مقارنه نیرین و اجتماع سعدین دست داده شاه دین پناه به اتفاق همایون پادشاه به درون خرگاه آمدند و در جای مناسب قرار گرفتند. [از جمله بیلاکات^۱ او بیک قطعه الماس بود به وزن چهار مثقال و چهار دانگ]^۲ و اردوی کردون شکوه از چمن قروه در حرکت آمده آنگاه فضای روح افزای سوزلق از پر تو نزول همایون طراوت سپهر بوقلمون گشت.

در آن دیار^۳، شاه دین پناه به عزم شکار سوار گردید و چون جر که به هم رسید. آهوی بسیار و کوزن بی شمار و سایر جانوران شکاری بسته دام تقدیر گردیدند و به ضرب تیغ و تیر پادشاه عالمگیر به قتل رسیدند.

۱- س: تبرکات. ب: ملوکات. ن: بلوکات. - بیلک و بیلاک به معنای هدیه و پیشکش

است.

۲- عبارت در نسخه م نیست.

۳- س: وقت